

بِسْمِ
الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ



عليه السلام

میهمان

امام رضا



[پنج قصه از امام رضا علیه السلام برای کودکان]

نویسنده: مرتضی دانشمند

تصویرگر: طیبه توسلی

میهمان امام رضا علیه السلام (پنج قصه از امام رضا علیه السلام برای کودکان)
نویسنده: مرتضی دانشمند

تهیه و تولید: اداره تولیدات فرهنگی آستان قدس رضوی
به سفارش: اداره پاسخ‌گویی به سؤالات دینی آستان قدس رضوی

شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۹۹-۱۱۵-۷

چاپ اول: زمستان ۱۳۹۳
ناشر: انتشارات قدس رضوی



به کوشش: محمدحسین پورامینی
تصویرگر: طیبه توسلی
طراح گرافیک: مریم سادات منصوری

نشانی: مشهد مقدس، حرم مطهر امام رضا علیه السلام،
اداره پاسخ‌گویی به سؤالات دینی

تلفن: ۰۵۱-۳۲۲۳۵۳۱۲ - نمابر: ۰۵۱-۳۲۲۴۰۶۰۲

سامانه پیامکی: ۳۰۰۰۲۰۲۰

پست الکترونیک: rahnama.eq@gmail.com



کبوترانه
مجموعه کتاب‌های ره‌نما

شناسنامه: دانشمند، مرتضی، ۱۳۳۷ عنوان و نام پدیدآور: میهمان امام رضا علیه السلام؛
: (پنج قصه از امام رضا علیه السلام برای کودکان) // مرتضی دانشمند؛
تصویرگر: طیبه توسلی تهیه: معاونت تبلیغات و ارتباطات اسلامی آستان قدس رضوی.
مشخصات اثر: مشهد، انتشارات قدس رضوی، ۱۳۹۳. فروست: رهنمای کودک ۲.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۹۹-۱۱۵-۷. وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا. یادداشت: گروه سنتی:
ب و ج، موضوع: علی بن موسی علیه السلام، امام هشتم، ۱۵۳-۲۰۳. داستان‌های
کوتاه، داستان‌های مذهبی. شناسه افزوده: آستان قدس رضوی، معاونت تبلیغات و
ارتباطات اسلامی. رده‌بندی دیویی: دا ۲۹۷/۹۷۵ د ۲۵۴ م ۱۳۹۳. شماره کتابشناسی
ملی: ۳۷۱۲۱۱۳.



فهرست

۶ اذان پرندگان

۸ خانه نو

۱۱ مار و جوجه گنجشک‌ها

۱۳ میهمان امام رضا علیه السلام

۱۵ تشکر به موقع از خدا

اذان پرندگان

صدای اذان که بلند می‌شود، پدر، آستین‌هایش را برای وضو بالا می‌زند. من هم، وضو می‌گیرم و همراه پدر نماز می‌خوانم.

بعد از تمام شدن نماز، از پدر می‌پرسم: رادیو و تلویزیون از کجا می‌فهمند کی ظهر شده؟



می گوید: از روی ساعت‌های دقیقی که دارند.
می‌گویم: قدیم‌ها که ساعت اختراع نشده بود، مردم چطور می‌فهمیدند وقت نماز شده؟

پدر می‌گوید: از راه‌های مختلف، مثلاً از خواندن پرندگان.
با تعجب می‌پرسم: مگر پرندگان وقت اذان را می‌فهمند؟
پدر می‌گوید: همه که نه! بعضی از آنها مثل خروس، وقت اذان را می‌فهمد و مردم را برای نماز بیدار می‌کند.

می‌پرسم: راستی؟
پدر سخنی از امام رضا علیه السلام برایم می‌گوید:
خروس سفید چند کار خوب می‌کند که کار پیامبران است؛ وقت نماز را می‌فهمد، بعد آواز می‌خواند و با آوازش مردم را برای نماز بیدار می‌کند. بخشنده هم است؛ یعنی دانه‌هایی را که روی زمین پیدا می‌کند، خودش نمی‌خورد و اجازه می‌دهد مرغ و جوجه‌ها بخورند.

حرف‌های پدر برایم خیلی جالب است. تصمیم می‌گیرم با پول‌های قلکم دو تا جوجه بخرم. دوست دارم یکی از آن‌ها، یک خروس سفید باشد.



خانه نو

پدر می‌گوید: مردی هر روز به خانه امام رضا علیه السلام می‌آمد و در کارهای خانه به ایشان کمک می‌کرد. عصر که می‌شد، مزدش را از امام رضا علیه السلام می‌گرفت و با خوشحالی به خانه‌شان می‌رفت. مرد فقط یک ناراحتی داشت؛ خانه آنها خیلی کوچک بود و آنها در آن خانه راحت نبودند. او آرزو داشت بتواند خانه بزرگتری بخرد تا راحت باشند.

یک روز مثل همیشه مرد به خانه امام رضا علیه السلام آمد و در کارهای خانه به امام کمک کرد. آن روز امام رضا علیه السلام کلیدی را به مرد داد. مرد گفت: این کلید کجاست؟ امام رضا علیه السلام گفت: کلید خانه جدید شماست؛ خانه شما کوچک بود، من هم این خانه را برای شما خریدم که راحت باشید. مرد حالا به یکی از آرزوهای بزرگش رسیده بود.

* الکافی، ج ۶، ص ۵۲۶.







مار و جوجه گنجشک‌ها

پدر می‌گوید: امام رضا علیه السلام دوستی به نام سلیمان داشت. یک روز امام رضا علیه السلام با سلیمان در باغ خانه نشسته بودند و گفت‌وگو می‌کردند. یک دفعه گنجشکی آمد و جلوی پای امام روی زمین نشست. گنجشک مرتب بال‌هایش را به هم می‌زد و جیک جیک می‌کرد. انگار از چیزی ترسیده بود. امام رضا علیه السلام از دوستشان پرسیدند: سلیمان! می‌دانی گنجشک چه می‌گوید؟

سلیمان گفت: نمی‌دانم.

امام رضا علیه السلام گفتند: گنجشک می‌گوید ماری می‌خواهد جوجه‌هایش را بخورد؛ او از ما کمک می‌خواهد. برخیز به حیاط برو و کمکش کن. سلیمان برخاست و به حیاط رفت. نگاهش به ماری افتاد که از دیوار بالا می‌رفت. کم مانده بود که به لانه برسد. جوجه گنجشک‌ها هم ترسیده بودند و جیک جیک می‌کردند. سلیمان با چوبی که در دست داشت به طرف مار رفت. مار سرش را به طرف سلیمان چرخاند و چند بار فش فش کرد. بعد هم خودش را انداخت روی زمین و پا گذاشت به فرار. با خودم می‌گویم: اگر امام رضا علیه السلام نبود، حالا چه بلایی سر جوجه گنجشک‌ها می‌آمد.

۱۱

* وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۵۳۷.

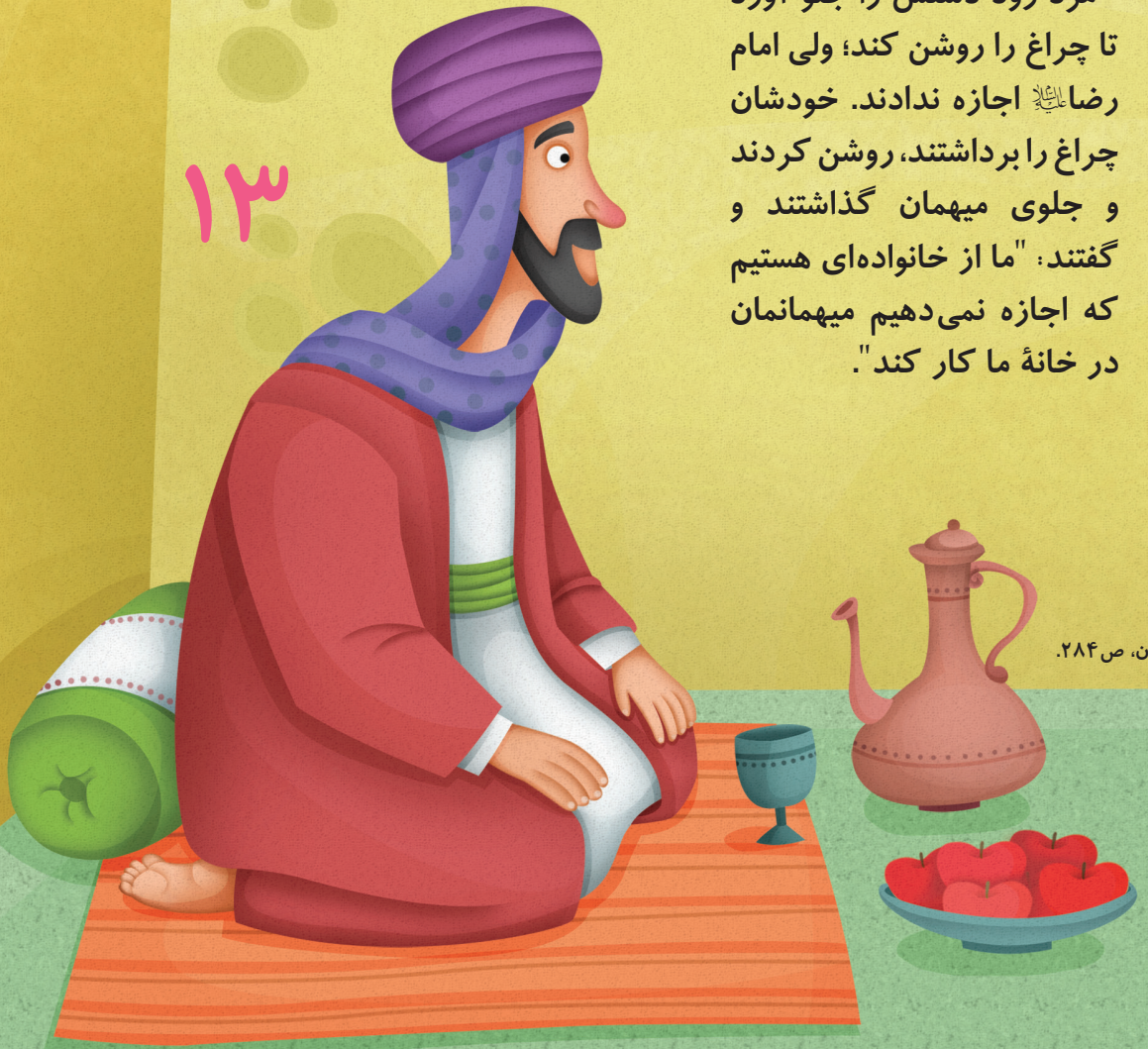


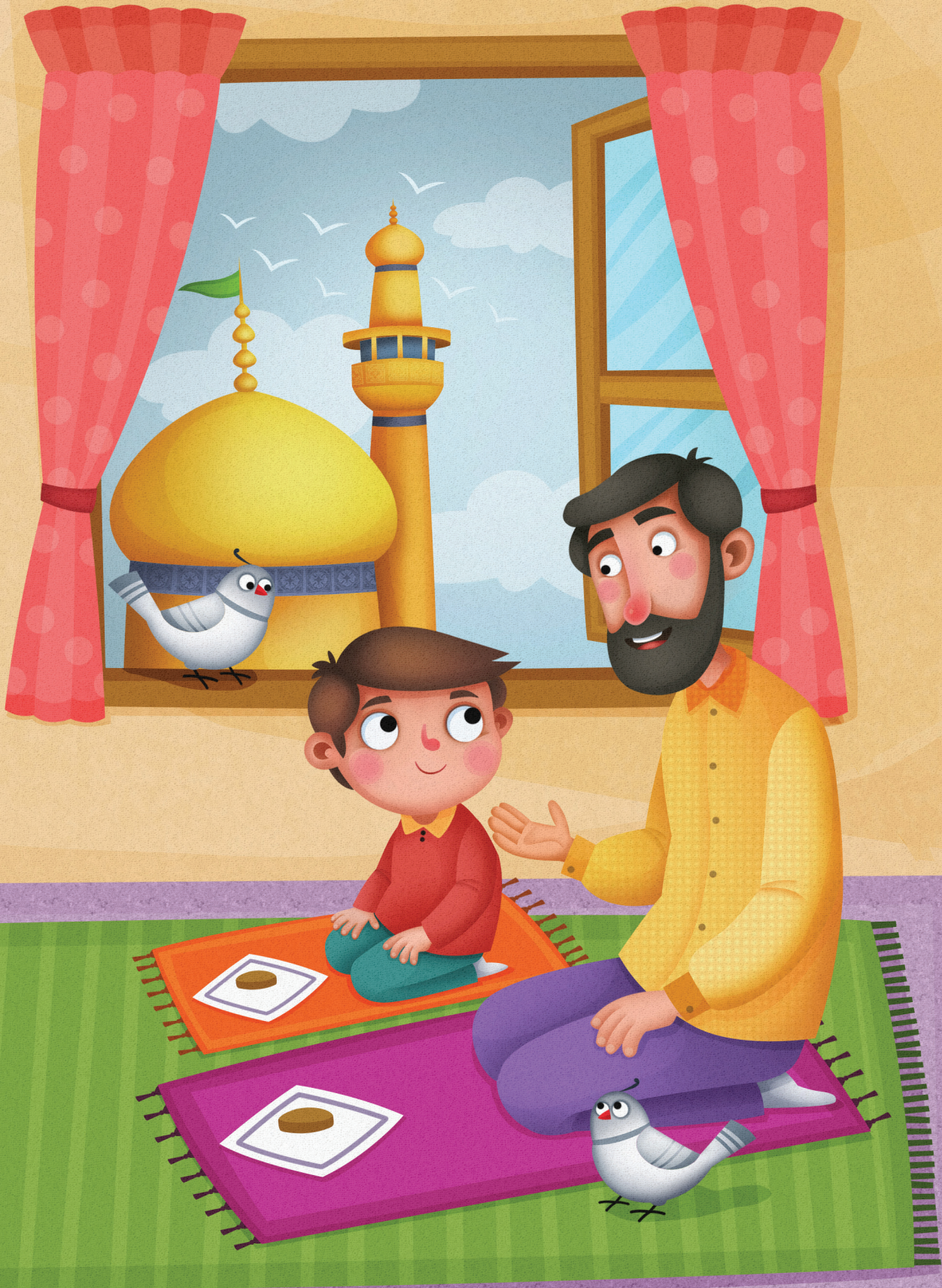
میهمان امام رضا علیه السلام

پدر می‌گوید: شبی امام رضا علیه السلام در خانه‌شان میهمان داشتند. آنها زیر نور چراغ نشستند و گفت‌وگو می‌کردند که یک دفعه بادی وزید و چراغ را خاموش کرد. فضای خانه تاریک شد.

مرد زود دستش را جلو آورد تا چراغ را روشن کند؛ ولی امام رضا علیه السلام اجازه ندادند. خودشان چراغ را برداشتند، روشن کردند و جلوی میهمان گذاشتند و گفتند: "ما از خانواده‌ای هستیم که اجازه نمی‌دهیم میهمانمان در خانه ما کار کند."

۱۳





تشکر به موقع از خدا

پدر می گوید: روزی امام رضا علیه السلام با دوستانشان به سفر می رفتند. ظهر که شد، به یکی از دوستانشان گفتند: اذان بگو تا نماز بخوانیم. دوست امام رضا علیه السلام گفت: منتظر بمانیم تا دوستانمان برسند؛ ولی مدتی طول می کشید تا دوستانشان برسند. امام رضا علیه السلام به او گفتند: هیچ وقت بدون دلیل، نماز را از وقتش عقب نینداز.

به پدر می گویم: من هم دوست دارم نماز را در اول وقت بخوانم؛ اما گاهی وقتها حال و حوصله اش را ندارم.

پدر می گوید: من هم چند بار تصمیم گرفته بودم نماز را اول وقت بخوانم؛ ولی موفق نمی شدم. بعد فکری باعث شد همیشه نمازهایم را سر وقت بخوانم. فکر کردم وقتی می بینم خداوند

مهربان، همیشه رزق و روزی اش را سر وقت برای من می فرستد، من هم سعی کنم سر وقت از او تشکر کنم. آیا هیچ وقت شده سفره بیندازیم و غذایی از خدا توی سفره نداشته باشیم؟

البته خدا مهربان است؛ اگر نتوانستیم نمازمان را به هر دلیلی در اول وقت بخوانیم، تا آخر وقت هر گاه که بخوانیم خداوند تشکر ما را قبول می کند.

* بخارا انوار، ج ۸۰، ص ۲۱.



